

کشتی نجات یافت

هنگامی که وقت رحمت به چیزی نمی گذرد...
کشتی به کام آتش دشمن فدا و سوخت
آتشخان سینه لوزان بجز شد
صد جوان جنگی جان باز سوختند
یک تن نجات یافت

سرباز نین سوخته افتاده روی آفت
جی موش و زخم دار

چندین نرنگ بر سر او در تلاش نجات
شاید به موش آمد و در میان شود کسی
یاد است کم شکفته اش آسان شود کسی...

این روز دوم است که انگشت همی لو
با نظم یک نواخت گمان می خورد ملام
اما تنش جوار گلت سالت سیاه

در مانده اند چه نرنگان به کار او...
همکار او رسد به "نرس" اش جواب داد:
"کشتی نجات یافت"

باران نداشتند...

انگشت همی سوخته ناگه رسدند

سرباز یکبار، در انهای جاوردان

آسوده رفت آما بود افسانه زبان...

۴ ۴ ۴

زندگی اگر چه
سخت است
اما...
۱۹۸۲